

### ۱) حسرت، مضمون فراگیر

جنگ که به طور ناگهانی شروع شده بود، سرانجام پایان یافت. جنگ با هشت سال حضور همه جاتبه در تمام زوایای زندگی مردم نفوذ کرده بود و پایان آن برای کسانی که با آن زیسته بودند، موجی از غم و حسرت را همراه با بهت و حیرت به ارمغان آورد.

گویی هرچه از جنگ فاصله می گرفتیم، جرس قافله‌ی شهدا دورتر می شد و به همین سبب در غم و درد باز ماندن از آن کاروان بیشتر در جانها می ریخت. آرزوی شهادت در دل بازماندگان به مویه و مضمون خون می شد. نخستین مضمونی که پس از جنگ در جان سروده‌ها دوید حسرت باز ماندن از این کاروان بود و در غم و درد پر پایان جنگ و از دست دادن فرصت شهادت. و این مضمون چنان فراگیر است که حتی می توان آن را در شعر دوره جنگ نیز ردیابی کرد.

درباره‌ی این مضمون و مواضع متعدد آن به نکاتی اشاره می شود:

● یک - حسرت مضمونی برای شعر دوره‌ی جنگ:

حسرت بازماندن از کاروان شهدا حتی در شعر دوره جنگ نیز آمده است و این دلیل شایسته‌ای بر فراوانی این مضمون و نیز تقدم آن است؛ اگرچه در دوره جنگ چندان گسترده نیست؛ در عرصه‌های خوف و خطر با گذاشتید رفتید و عشق را به تماشای گذاشتید همسنگران همسفرها از چه رو مرا با کوله بار خاطره تنها گذاشتید؟ در طی این طریق، به سوی رها شدن رسم وفا نبود مرا جا گذاشتید (سید عبدالله حسینی «حنیف»)

● دو - حسرت بازماندن از کاروان شهدا: عمده‌ترین جلوه‌گاه حسرت در شعر پس از جنگ بازتاب غم و اندوه بازماندن از کاروان شهداست. حضور چشمگیر فعل «ماندن» و مشتقات آن در موضع ردیف در غزل و سایر قالب سنتی

گواه سازمندی بر این مدعاست. به عنوان مثال در مجموعه «هاگهاتهای سرخ» شش مورد ردیف «ماندن» به کار رفته است و در «شقایقهای آروند» نیز به همین تعداد استفاده شده است. در «هشت فصل عشق» پنج مورد و در «گل، غزل، گلوله» چهار مورد:

رفیقانم دعا کردند و رفتند  
مرا تنها رها کردند و رفتند  
سواران از سر نعش گذشتند  
فغان‌ها کردم اما برنگشتند  
رها کردند در زندان بمانم  
دعا کردند سرگردان بمانم  
من آخر طاق‌ت ماندن ندارم  
خدایا تاب جان کندن ندارم  
(فرید طهماسبی)

غرورم نمی خواست این سان مرا  
پریشان و سر در گریبان مرا  
غرورم نمی دید این روز را  
چنین ناله‌های جگرسوز را  
نه این دل سزاوار ماندن نبود  
سزاوار ماندن دل من نبود  
(علیرضا قزوه)

● سه - آرزوی شهادت حسرتی همراه: ای نگاه تو سرشار از عطر مهمان نوازی  
زیر باران بی رحم این عشقهای مجازی  
کی قدم می نهی در سکوت غریبانه‌ی من  
کی به هم می خورد نظم آن شانه‌های موازی  
کی به آیات آتش صدای مرا  
می گشایی  
کی به مضراب خنجر گلوی مرا  
می نوازی  
می توانستی ای کاش از من سزایی  
بگیری  
می توانستی ای کاش از من شهیدی  
بسازی  
(عبدالجبار کاکایی)

● چهار - توصیف حسرتمند جبهه:

عشق آن روزها چه آبی بود، در مسیر هوای  
بارانی  
روزهایی که بوی ایمان داشت، کربلا رنگ بود  
و توفانی  
چقدر آسمان غریب نبود، می شد آواز ماه را نوشید  
اینک اما چقدر در ما نیست، عطر خورشید، عطر  
عریانی  
هشت چشمه به ما نشان دادند، از حضور زلال  
وسعت عشق  
کاش یک لحظه ترک می کردیم از رموز  
شکفته دامانی  
می شد آن روزها خدا را دید، با زبان فرشته  
صحبت کرد  
چون کبوتر پرید از اینجا رفت سرخ بر بال عشق  
توفانی  
(نعمت شمسی پور)

آن روزهای سرد و کولای / باران خوب من /  
عاشق ترین بودند / آله‌هایی سوخته بر شانه‌های  
دشت / روشن ترین شمع زمین بودند / آن روزها  
/ در عمق چشم کودکان ما / فانوسی از فریاد  
روشن بود / باران آهن بود / آن روزها گاهی /  
در آسمان آبی و آوازه‌های من / یکدسته مرغابی  
/ خورشید را پرواز می دادند / ... / آن روزها رفتند  
/ با این همه / باران من / عاشق ترین ماندند  
(حبیب بخشوده)

● پنج - بازتاب حسرت به صورت نمادین و استعاری:



غلامرضا کافلی

# ویژگی‌های معنایی وجان مایه شعر انقلاب پس از جنگ





